

گفتگو با پل ساموئلسون

۲۳ دسامبر ۲۰۰۳

مصاحبه‌کننده: ویلیام بارنت

دانشگاه کانزاس

ترجمه: محمد نجار فیروزجایی

و محمدرضا فرهادی‌پور

رسم بر این است که مصاحبه‌کننده با توصیف شرایط مصاحبه شروع و مختصری از ماهیت و اهمیت کارهای مصاحبه‌شونده را بیان نماید. با این حال، در این مورد در مقام ویراستار این مجموعه، احساس می‌کنم گستاخی است که شرح مختصر و ارزیابی خودم از آراء این مرد بزرگ - پل ساموئلسون - را ارائه نمایم. قلمرو نقش وی بسیار گسترده است (به طور متوسط تقریباً هر ماه یک مقاله تخصصی در پنجاه سال اخیر) و همین امر شناسایی حوزه‌هایی از علم اقتصاد که وی در آنها نقش نداشته را دشوار می‌سازد. علاوه بر ۵۵۰ مقاله منتشر شده، کتاب‌های وی افسانه‌ای هستند. وی یکبار گفت: «آنها که می‌خواهند قوانین ملل را بنویسند اجازه دهند من کتاب‌های درسی آن را بنویسم.»

در این مقدمه به جای تلاش برای اینکه شرح مختصری از کارهای وی بنویسم، تنها به نقل‌قولی از سایت *تاریخ اندیشه اقتصادی*^۱ بسنده کنم که از طریق دانشگاه نیکواسکول نیویورک منتشر شده است:

"پل ساموئلسون شاید بیش از هر فرد دیگری به جریان اصلی علم اقتصاد در نیمه دوم قرن بیستم شخصیت بخشیده است. وی نویسنده موفق‌ترین کتاب اصول علم اقتصاد از (۱۹۴۸)، نه به ناحق که به حق تجسم (تثبیت) علم اقتصاد است - و در نتیجه به دلیل هر چیزی که درباره وی به درست یا نادرست مطرح شده است، مورد ستایش قرار گرفته یا بدنام شده است."

1. The History of Economic Thought

مشهورترین کار ساموئلسون، یعنی کتاب مبانی تجربه و تحلیل اقتصادی^۱ (۱۹۴۷)، یکی از عالی‌ترین کتاب‌هایی که به بقای اقتصاد نئوکلاسیک کمک نموده و حوزه اقتصاد ریاضی را کلید زده است. ساموئلسون یکی از بزرگان تجدید حیات پارتویی^۲ در اقتصاد خرد و سنتز نئوکلاسیک در اقتصاد کلان پس از جنگ است.

جوان موفق^۳ نسل دهه ۱۹۳۰ هاروارد جایی که وی تحت نظر شومپتر و لئونتیف تحصیل کرد، فهم شگفت‌آوری از نظریه علم اقتصاد داشت و همین فهم وی را افسانه‌ای می‌ساخت. مشهور است که در انتهای دفاع پایان‌نامه ساموئلسون، شومپتر روبه لئونتیف کرد و پرسید: خوب، واسیلی، دوران ما به سر رسیده است؟ بل ساموئلسون به ام‌آی‌تی رفت، جایی که یکی از قوی‌ترین دپارتمان‌های علم اقتصاد را با محوریت خود شکل داد. خیلی زود سولو نیز به وی پیوست، کسی که بعدها همکار وی در نوشتن مقالات شد.

سهم مشخص ساموئلسون در علم اقتصاد بیش از آن است که در این کتاب و در میان پرکارترین نویسندگان علم اقتصاد فهرست شود. شیوه بیان نظریه اقتصادی از نگاه ساموئلسون در کتاب مبانی وی توضیح داده شده است. شیوه وی ظاهراً از دو قاعده پیروی می‌کند که می‌تواند از زمان وی به بعد برای مشخص نمودن ویژگی‌های علم اقتصاد نئوکلاسیک بیان شود. یکی کاهش تعداد متغیرها و حفظ مجموعه حداقلی از روابط اقتصادی ساده و دیگر بازنویسی مدل به صورت یک مسأله بهینه‌سازی مقید. وی در اقتصاد خرد به دلیل ارائه نظریه ترجیحات آشکارشده^۴ (۱۹۳۸، ۱۹۴۷) مشهور و معتبر است. این مورد و سایر تلاش‌های مرتبط وی با سؤال از اندازه‌گیری مطلوبیت و قابلیت یکپارچگی (۱۹۳۷، ۱۹۵۰) راه را برای توسعه آن توسط دبرو^۵، جورجسکیو-روگن^۶ و اوزاوا^۷ هموار کرد. وی همچنین استفاده از روش ایستا و پویای مقایسه‌ای را از طریق "اصل تناظر"^۸ خود معرفی کرد که به‌طور پرثمری در کارهای وی خصوص ثبات پویای تعادل اقتصادی (۱۹۴۱، ۱۹۴۴) مورد استفاده قرار گرفت. همچنین، وی آنچه را که امروزه "تابع رفاه اجتماعی برگسون-ساموئلسون"^۹ نامیده می‌شود، بسط داد (۱۹۴۷، ۱۹۵۰ و ۱۹۵۶) و

1. Foundations of Economic Analysis
2. Paretian
3. Wunderkind
4. Revealed Preference
5. Debreu
6. Georgescu-Roegen
7. Uzawa
8. Correspondence Principle
9. Bergson-Samuelson Social Welfare Functions

به همین میزان نیز به دلیل کار بر روی "کالاهای عمومی"^۱ در نظریه اقتصاد نئوکلاسیک شهرت دارد (۱۹۵۴، ۱۹۵۵ و ۱۹۵۸).

همچنین ساموئلسون در تثبیت نظریه مدرن تولید نیز دخیل بود. کتاب مبانی او به دلیل قضیه پوشی^۲ و مشخص نمودن کامل هزینه تولید شهرت دارد. سهم مهمی نیز در زمینه پیشرفت فنی (۱۹۷۲) داشت. کار وی بر روی نظریه سرمایه مشهور و بحث برانگیز است. یکی از نخستین قضایای جالب توجه "بدون جایگزینی"^۳ را مطرح ساخت (۱۹۵۱) و در مقاله معروفش با سولو (۱۹۵۳) در تحلیل سیستم‌های لئونتیفی ابتکار به خرج داد. این مقاله در مجلد مشهور (۱۹۵۸) وی با عنوان "برنامه‌ریزی خطی" با رابرت دورفمن^۴ و رابرت سولو تکرار شد که در آن معرفی روشنی از فرض "شاهره سیستم‌های خطی فون نیومن" را مشاهده می‌کنیم. ساموئلسون مخالف اصلی جون رابینسون^۵ در مجادلات کمبریج بر سر سرمایه - معرفی تابع تولید نماینده^۶ (۱۹۶۲) - بود و سرانجام (و از روی لطف) با وی مهربان شد (۱۹۶۶).

وی در نظریه تجارت بین‌الملل به دلیل قضیه استاپلر-ساموئلسون^۷ و مستقل از لرنر برای قضیه برابرسازی قیمت عوامل (۱۹۴۸، ۱۹۴۹ و ۱۹۵۳) و همچنین (سرانجام) رفع "مشکل انتقال"^۸ و به همین ترتیب در مسأله مرتبط با رابطه مبادله و جریانات سرمایه‌ای مارکسیس (۱۹۷۱) و موضوعات دیگری در اقتصاد کلاسیک (۱۹۵۷، ۱۹۵۸) شهرت یافته است.

در اقتصاد کلان، الگوی پویای کلان تسریع‌کننده - تکاثری^۹ وی (۱۹۳۹) به حق در سطح جهانی مشهور است، درست مانند الگوی سولو - ساموئلسون از منحنی فلیپس (۱۹۶۰). همچنین، همراه با آلیس به دلیل عمومی‌سازی الگوهای "نسل‌های هم‌پوش"^{۱۰} معروف است که کاربردهای بسیاری در نظریه مدرن و اقتصاد کلان یافته است. از بسیاری جوانب، کار وی بر قیمت‌های سفته‌بازانه (۱۹۶۵) به طور مؤثر فرضیه بازارهای کارا را در نظریه مالی به جلو می‌راند. کارهایش در زمینه "متنوع‌سازی"^{۱۱} (۱۹۶۷)

-
1. Public Goods
 2. Envelop Theorem
 3. Non-Substitution
 4. Robert Dorfman
 5. Joan Robinson
 6. Surrogate
 7. Stolper-Samuelson
 8. Transfer Problem
 9. Multiplier-Accelerator
 10. Overlapping Generations
 11. Diversification

و "پرتفوی دوران زندگی" (۱۹۶۹) نیز مشهور است. از نقش‌های بیشماری که پل ساموئلسون در نظریه اقتصاد نئوکلاسیک ایفا کرده است، با اعطاء جایزه نوبل ۱۹۷۰ به وی، قدردانی شده است.

بارنت: برای پیش‌درآمد این گفت‌وگو، ممکن است خلاصه دقیقی از روند اقتصاد کلان طی سال‌های (۲۰۰۳ - ۱۹۲۹) برای ما بیان کنید؟

ساموئلسون: بله، اما با درک من از ساده‌سازی بیش از اندازه، این کار نیازمند مستندسازی است و می‌تواند انجام شود. همچنان که دهه ۱۹۲۰ روبه پایان می‌رفت نیازی به ابداع واژه اقتصاد کلان نبود. در آمریکا همانند اروپا کتاب‌های پول و بانکداری، سطوح و روندهای قیمتی را براساس معادله $MV=PQ$ مارشال-فیشر تفسیر می‌کردند. علاوه بر این، به‌ویژه در آمریکا، دوره‌های آموزشی چرخه‌های تجاری به‌طور گزینشی دلایل نوساناتی نام گرفتند که همانند آسیب‌شناسی کسوف‌ها، اعتماد روان‌شناسانه و سرمایه‌گذاری بیشتر و کمتر از حد و ... متنوع بودند. در کالج میدوی^۲ شیکاگو و تا قبل از ۱۹۳۵ در هاروارد مجذوب توصیفات آماری و سلی میچل^۳ و بررسی ابتدایی نظریه عمومی گوتفرد هابرلر^۴ از یگان‌های نظامی بودم. کتاب بچگانه هاروارد تحت عنوان "اقتصاد برنامه بهبود"^۵، نوشته ستارگانی مانند شومپتر، لئونتیف و چمبرلین را بخوانید. پس از آن، شما نیز با منتقدین همراه خواهید شد. به این ترتیب، نخستین گروه هاروارد از دور خارج شد.

نظریه عمومی کینز - همزمان با پیشگامانی مانند کان، کالکی و جی.ام. کلارک^۶ به تدریج جای خود را باز کرد. همچنین، بنیانگذاران پارادایم $MV=PQ$ مانند فیشر، ویکسل و پیگو - که اقتصاد کلان‌دانان^۷ بهتری نسبت به پیشینیان خود بودند - در همان اواخر درگذشتند. این موضوع به دلایل مختلفی جزء تاریخ اقتصادی است.

ویکسل در اوایل دهه ۱۹۲۰ پریشان بود یعنی زمانی که بیکاری پس از جنگ ناشی از سیاستی که وی آن را بازگشت پس از ۱۹۲۰ به تعادل‌های پولی قبل از ۱۹۱۴ نامید، افزایش یافت. مدارای طولانی وی با قانون سه^۸ و خنثایی پول (حتی طی کاهش قیمتی ۱۹۰۰-۱۸۶۵) در سال‌های آخر عمر وی از دور خارج شد. درخصوص فیشر نیز زبان‌های مالی او در رکود سال‌های (۱۹۲۹-۱۹۳۴) اعتقادات وی مبنی بر اینکه V و Q/V تقریباً در رابطه $MV=PQ$ ثابت هستند، تعدیل نمود. کاهش

1. lifetime Portfolio
2. Chicago Midway
3. Wesley Mitchell
4. Gottfried Haberler
5. The Economics of the Recovery Program
6. Kahn, Kalecki, and J.M. Clark
7. Macroeconomists
8. Say's Law

ارزش بدهی‌ها این موضوع را برملا می‌ساخت. پیگو پس از یک بررسی خصومت‌آمیز از نظریه عمومی در ۱۹۳۶ (که بارها با گستاخی‌های کینز به مارشال و کلاسیک‌ها تکرار شد) به شکل زیبایی منطق رویکردهای نظریه عمومی را در کتاب "نظریه عمومی کینز: یک بینش بازنگرانه" تأیید کرد. من به دقت بر روی این تاریخ دیرینه کار می‌کردم، زیرا آنچه آن خدایان تعدیل کردند همان چیزی بود که میلتون فریدمن در دهه ۱۹۵۰ آن را در مقالات دایره‌المعارف و تاریخ تجربی مجدداً پیشنهاد [و احیا] نمود. این امری متناقض است که متفکری باهوش تنها در زمان تغییرات تکنیکی در پول و جانشین‌های پول - بازارهای نقد با "وجوه نقد بازارهای پولی امن" از طریق تلفن و مخابرات با یکدیگر مرتبط شدند که نرخ‌های بهره ترازهای نقد با قیمت ثابت بین ۱۵-۱ درصد برای یک سال بسته به روند سطح قیمت‌ها تغییر می‌کند - به‌طور واقعی اسکالر M را با بردار $(M_0, M_1, M_2, \dots, M_{17})$ و ده‌ها هزار اوراق قرضه با قیمت‌های ثابت مزایده‌ای) جایگزین می‌کند. ما همه متأثر می‌شویم که دانشمندانی با خون گرم در مسیرهای اشتباه امید سوسیالیستی فرو برونند. این همان نوع از انتخاب تأسف‌انگیز است که ویژگی‌های هرکس را مشخص می‌کند که لجوجانه روی ESP یا اعتقاد به آفرینش یا ... شرط‌بندی می‌کند. این تأثر زمانی بیشتر می‌شود که یک نفر نظریه ساده اثبات‌گرایی را می‌پذیرد تا نظریه‌ای جاف‌فاده را تبرئه کند، حتی اگر فروض آن غیرواقعی باشند و ظاهراً تا هر جا که بتواند تنها به‌طور تقریبی به توصیف برخی حقایق بپردازد. به ویژه یک دانشمند زمانی آسیب‌پذیر است که تلاش می‌کند تا نظریه‌های رقیب را با تقلیل آنها به رگرسیون‌های خطی ساده‌سازی شده با محاسبات ساده علیت گرنجری^۲، هم‌جمعی^۳ و هم‌خطی و پیش‌شرط‌های نادرست یا دو جین از روش‌شناسی‌های مطمئن اقتصادسنجی آزمون کند. به عنوان مثال، زمانی که کریستوفر سیمز هم M و هم نرخ بهره را در یک آزمون رگرسیون چندگانه^۴ معرفی می‌کند تا این موضوع را آزمون کند که آیا M موجب تغییر P و Q/V یا Q به شیوه‌های سیستماتیک هم راستا با یک نرخ رشد ثابت از عرضه پول $M1$ می‌شود یا خیر، به مثابه راهنمایی بهینه برای سیاست‌گذاری می‌شود، بنابراین در نمونه‌های مختلف نرخ بهره به تنهایی و بدون M بهتر کار می‌کند تا اینکه M به تنهایی یا بدون نرخ بهره.

دلیل وجود دسر خوردن آن است. اسطوره دیگری در دهه ۱۹۷۰ در کنار اسطوره ساختار انقلاب‌های علمی تام کوهن^۵ (۱۹۶۲) رواج داشت. کینز‌گرایی که به خوبی در کاملوت^۶ کار می‌کرد و مبدایی تاریخی از ثبات سطح قیمت‌ها را با رشد خوب تولید و اشتغال تقریباً کامل به ارمغان آورد با ظهور

1. Keynes's General Theory: A Retrospective View
2. Granger Causality
3. Cointegration
4. Multiple Regression
5. Tom Kuhn
6. Camelot

بینشی جدید و متفاوت در اقتصاد کلان کنار گذاشته شد. پارادایمی جدید تحت عنوان "پول‌گرایی پولی"^۱ تعریف شد و تناسب بهتری هم داشت و چنین بود که پادشاه کینز اقتدار و شهرت عمومی خود را از دست داد. آن پادشاه مرد و دوران زندگی طولانی پادشاه میلتون آغاز شد.

به حقایق درست فکر کنید. ۱۰ مورد از برجسته‌ترین الگوهای پیش‌بینی دوره (۱۹۸۰-۱۹۵۰) را در نظر بگیرید: وارتون^۲، گرین‌اسپن-تانسند^۳ الگوی میشیگان، فدرال رزرو سنت لوئیس، دپارتمان اقتصادی سیتی بانک با انتخاب والتر وریستون توسط لایف اولسن^۴ غیره. زمانی که متخصص نظام فدرال رزرو الگوها را براساس صحت آنها برای پیش‌بینی عملکرد آینده خارج از نمونه^۵ برای یک بردار کلی متغیرهای کلان هدف رده‌بندی کند هرگز نشانی از پول‌گرایی پس از ۱۹۵۰ نمی‌بیند. تنها در چند فصل از اوایل دهه ۱۹۷۰ شرلی المون^۶ تأخیراتی شامل $[Mi(-1), Mi(-2), \dots, Mi(-n)]$ را توزیع نمود، که چندان هم با واقعیت همخوان نبود، اما پس از آن تشکیلاتی شبیه آن در سیتی بانک حتی زمانی که آنها مداری بر مدار بطلمیوس اضافه می‌کردند پیش‌بینی‌های پول‌گرایی را انجام دادند که به طور سیستماتیک از واقعیت واگرا می‌شد. استخراج داده‌ها با سقوط Mها که بدترین عملکرد را داشته معناداری آماری به دست نیاورد. سیتی بانک یک‌شبه اقتصاددان خود را به عنوان عاملی زائد کنار گذاشت. علاوه بر این، الگوی باستانی هیئت‌مدیره فدرال رزرو-ام‌آی‌تی-پنسیلوانیا^۷ نوشته آندو، مودیگیلیانی و دیگران در بانک ایتالیا و در فدرال رزرو آمریکا تغییر کرد. به همین دلیل M تقریباً برای همه اهمیت داشت، اما M هرگز به تنهایی به طور سیستماتیک آنطور که پول‌گرایی فریدمن پس از ۱۹۵۰ اظهار کرده، اهمیت ندارد.

این شوک‌های عرضه دهه ۱۹۷۰ (نفت اوپک، شکست‌های گسترده جهانی و ...) بود که پیش‌بینی‌ها را بدتر کرد و رکود تورمی علاج‌ناپذیر ناشی از سیاست‌های مالی یا سیاست‌های بانک مرکزی را به‌بار آورد. این همان چیزی بود که شکوه کاخ پادشاهی کاملوت را شکست و نه پول‌گرایی بهتر فریدمن که پیش‌بینی‌های سیاستی بهتری ارائه می‌داد. البته مورد مطالعاتی تام کوهن اینجا مصداق ندارد.

1. Monistic Monetarism

2. Wharton

3. Townsend-Greenspan

4. Michigan Model, St. Louis Reserve Bank, Walter Wriston's Lief Olson

5. Out-of-Sample

6. Shirley Almon

7. Board-MIT-Penn Model

بارنت: اجازه می‌خواهم تا به سراغ موفقیت‌ها، شکست‌ها، اعتقادات شما و تکامل آنها پس از ۱۹۳۶ برویم.

ساموئلسون: همان‌طور که در پاسخ به برخی دیگر از سؤالات این گفت‌وگو گفتم، پس از کلنجر رفتن با خودم و با آموزش کلان در سال‌های (۱۹۳۶-۱۹۳۲)، به صورت فرصت‌طلبانه‌ای شروع به استفاده از پارادایم‌های اصلی نظریه عمومی کردم. حقیقت این است که میلیون‌ها نفر از کسانی که شغل نداشتند به آنهایی غبطه می‌خوردند که شغل داشتند، در همین حال کسانی که شغل داشتند برای کسانی که شغل نداشتند ابراز تأسف می‌کردند، درحالی که نگران از دست دادن شغل خود بود. اینها حقایقی اثبات شده بود و شواهد دال بر چسبیده‌بودن قیمت‌ها بودند، به طوری که بازار حراج نیاز دارد که آنها آنگونه باشند تا اشتغال کامل به روشنی تضمین شود. به طور عملی و به شکلی فرصت‌طلبانه این موضوع را به عنوان "بنیان‌های خرد"^۱ قابل‌قبولی برای پارادایم جدید ۱۹۳۶ پذیرفتم.

بعدها نویسنده‌ای، به گمانم لیان‌هافوود^۲ عنوان کرد که من می‌دانستم که این مسیر اشتباه است، وقتی وی درباره ویژگی‌های شهود مستقیم دقیق کینز بحث و نسخه‌های ریاضی (یکسانی) متنوعی از نظریه عمومی کینز ارائه کرد. منحنی معروف هیکس یا هیکس-هانس برای این بحث مثال خوبی است. هانس هرگز وانمود نکرد که این منحنی در اصل متعلق به فرد دیگری بود. در واقع، می‌توان به طور منطقی منحنی ISLLM را سیستم هارود-کینز^۳ نامید. به هر حال، این منحنی متناظر با مجموعه اولیه ردوی^۴ از معادلات و مجموعه‌های مشابه مستقلى بود که توسط مید و لانگه^۵ ارائه شده بود. همان اوایل، به عنوان یک دانشجوی سال دوم کارشناسی هاروارد واژگان کینز را به سیستمی تبدیل کردم که لیان‌هافوود آن را دست کم گرفت به این دلیل که معتقد بود کار من پیام اصلی کینز را دربرندارد.

همان‌طور که داروینسم یک مذهب نیست از آن نظر که مارکسیسم معمولاً یک مذهب است کینزگرایی من نیز همیشه در حال تکامل بوده است. به دور از الگوی غارنشینی کینزگرایی، کینزگرایی من حاوی دام‌های نقدینگی و موجودی ثروت و موجودی کالاهای سرمایه‌گذاری شده است و همان‌طور که لازم است. شامل متغیرهای مستقلى در توابع ریاضی تعیین‌کننده تعادل و روندهای آن متغیرها است.

-
1. Micro Foundations
 2. Leijonhufvud
 3. Harrod-Keynes
 4. Reddaway
 5. Meade and Lange

در ۱۹۳۹ تز افتخارآمیز توپین از هاروارد به شکل مناسبی ثروت را به تابع مصرف اضافه کرد. قطعه درخشان ۱۹۴۴ مودیگلیانی بر کینز ۱۹۳۶ اوضاع را بهتر کرد. به طور فزاینده، ما کینزگرایان آمریکایی مکتب هانسن - توپین، متزler^۱، سامونلسون، مودیگلیانی، سولو و ... - نسبت به انگلیسی‌هایی مانند کان^۲ و رایینسون بی‌حوصله شدیم به گونه‌ای که بی‌خردی‌شان در گزارش ۱۹۵۹ کمیته رادکلیف^۳ به آشکار شد. کان ۱۹۳۱ که وی را ستایش کردم همان کانی نبود که می‌گفت تعریف $MV=PQ$ متغیرهای نادرستی را دربردارد. درواقع، فریدمن با توجه به اینکه به جای تضعیف، از این حقیقت کلیدی که کسری بودجه بی‌پروای زمان ریگان می‌توانست به طور سیستماتیک با القای نرخ‌های بهره بالاتر، V را افزایش دهد صریحاً پشتیبانی می‌کرد، می‌توان گفت که فریدمن مأخذ یک الگوی عجیب و غریب کلان بوده است. حدس می‌زنم که اغلب کسانی که دارای دکترای MIT هستند، پس از سال ۱۹۸۰ می‌پندارند که نباید کینزگرا باشند، اما آنها و تمام اقتصاددانان مدرن الگوهای شبیه الگوهای سامونلسون، مودیگلیانی، سولو و توپین را مورد استفاده قرار می‌دهند. پرفسور مارتین فلدشتاین - همسایه هارواردی من - در ۳۵۰امین جشن یادبود کنفرانس سالانه هاروارد از این موضوع شکایت داشت که کینزگرایان سعی داشتند تا ذهن او را در سال دوم دانشگاه در مورد پس انداز خراب کنند. من و توپین در همان جلسه این موضوع را نادرست خواندیم، چون هر دو ما از سال ۱۹۵۵ به ستر نتو کلاسیکی علاقه‌مند بودیم که در آن اشتغال کامل همراه با بودجه مالی سختگیرانه و ریاضتی به علاوه تشکیل سرمایه برای تحولات ترکیب جمعیتی‌ای که در راه بود، در پی داشت می‌شود چنین چیزی که فلدشتاین می‌گفت در کار نبود. من در نوشته‌های کلان فلدشتاین همان پارادایم‌هایی را یافتم که امروزه کینزگرایانی مانند من مورد استفاده قرار می‌دهند.

از سوی دیگر، اختلافات در هر مکتبی تمایل به بروز دارند. توپین و مودیگلیانی هرگز نتو کینزین‌هایی مانند رابرت ایسنر^۴ و سیدنی وایتروپ^۵ را تأیید نکردند، بلکه انکار می‌کردند که کاهش نرخ‌های بهره واقعی ممکن است شکل‌گیری سرمایه را به هزینه مصرف جاری افزایش دهد. من به فاینانس کارکردی بهینه لرنر توجهی ندارم که کسری مالی را تاجایی که منجر به تورم نشود مجاز می‌داند.

-
1. Metzler
 2. Kahn
 3. Radcliffe Committee
 4. Robert Eisner
 5. Sidney Weintraub

در ۱۹۹۰، بعید می‌دانستم که مجدداً با دام‌های نقدینگی جهانی یا پارادوکس پس‌انداز مواجه شویم که به طور واقعی در رکود بزرگ کاربرد داشت و به شکل‌گیری تأمین مالی غیرآکچوئری نظام ارزیابی سالانه نظام تأمین اجتماعی منشور جدید کمک کرد. در علم اقتصاد آنچه از مرکز دور می‌شود ممکن است مجدد بازگردد. طی ۱۳ سال گذشته ژاپن یک دام نقدینگی را تجربه کرده است. زمانی که در سال ۲۰۰۳ نرخ بهره فدرال رزرو به ۱ درصد کاهش یافت، این نرخ به صفر درصد نزدیکتر است تا به یک نرخ بهره واقعی نرمال ۴ یا ۵ درصد. هم در اقتصاد خرد و هم در اقتصاد کلان اقتصاددانان ماهر می‌دانند که می‌بایست با سری‌های زمانی ناپایا روبه‌رو شده و این دشواری‌هایی است که ما با آنها مواجهیم. اگر فرصت باشد می‌خواهم دیدگاهم را در خصوص "انتظارات عقلایی" و "کلاسیسم جدید قانون سی" و "خنثایی پول در ایجاد تغییرات متغیر واقعی سیستماتیک" بیان کنم.

بارنت: تفسیر شما از ینش بحث‌برانگیز فریدمن چیست که پول‌گرایی وی نتیجه "سنت شفاهی" فراموش شده شیکاگو بود؟

ساموئلسون: به طور خلاصه باید بگویم که من در شیکاگو بودم. تمام افراد مهم را به خوبی می‌شناختم و یادداشت‌های کلاسیم را نگه می‌داشتم و به جز رابطه $MV=PQ$ فیشر مارشال چندان چیز دیگری در اقتصاد کلان دست‌پخت مکتب شیکاگو وجود نداشت.

اظهارنظری مرتبط و تاحدی متناقض توسط دیوید لیدلر^۱ نشان می‌داد که رالف هاوتری^۲ - از طریق کانال‌های هاروارد یعنی آلین یانگ^۳، لاجلین کوری^۴ و جان ویلیامز^۵ - تأثیر مهمی (بلندمدت فراموش شده‌ای) بر پارادایم کلان شیکاگو در دوره (۱۹۳۶-۱۹۳۰) داشتند. اکثر واحدهای اصلی به هاوتری استناد می‌کردند، اما نه به طور عمیق.

قبل از مقایسه ینش با موضوع مورد بحث فریدمن، دون پاتینکن^۶ انکار کرد که نتوانسته هیچگونه ردپایی از این سنت شفاهی خاص در یادداشت‌های کلاسیس در دهه ۱۹۴۰ (خصوص مینس، نایت و واینر) یا در حافظه خودش بیابد. حضور من در شیکاگو مربوط به قبل از ورود فریدمن در پاییز ۱۹۳۲ بود و تا رفتن وی به کلمبیا و انجام پژوهش درآمدها و مخارج دولت طول کشید. من تمام واحدهای اقتصاد خرد

1. David Laidler
2. Ralph Hawtrey
3. Allyn Young
4. Lauchlin Currie
5. John H. Williams
6. Don Patinkin

ارائه شده توسط استادان شیکاگو- میتس^۱، سایمونز^۲، دایرکتور^۳ و داگلاس^۴- را گذراند. در همان زمان، من در جلسات و سخنرانی‌هایی در خصوص رکود بزرگ با حضور نایت، واینر، اینتما^۵، میتس و گیدونز^۶ شرکت می‌کردم. هیچ چیزی در ماورای محاسبه پیچیده دنیس رابرتسون^۷ در کتاب راهنمای وی درباره پول در کمبریج درباره پارادایم فیشر مارشال- پیگو $MV=PQ$ نمی‌توان در یادداشت‌های کلاسی و حافظه من یافت.

مهم‌تر اینکه به عنوان یک دانشجوی ستاره و بالاتر از سطح کلاس با دانشجویان قوی کلاس- استیگلر، والیس، برانفینر، هارت- بسیار صحبت می‌کردم و چند باری نیز با فریدمن و هومر جونز. هیچگاه زمزمه‌ای به گوشم نرسید و هیچ اثر مکتوب منتشر شده توانمندی ارائه نشد. من معتقدم که این افسانه نباید بالاتر از سطح معقول تاریخ ایده‌ها حساب شود. تیلور استرنر که بعدها برای من غریبه شد همزمان با من در میدوی بود و یادداشت‌های مفصلی دارد. من در این خصوص از وی سؤال کردم و وارن ساموئلز^۸ می‌تواند در این اطلاعات مهم برای تأیید یا انکار مشاجرات جدی من جست‌وجو کند.

با پیشی گرفتن از دیگران برای بیان افسانه دهه ۱۹۳۰ شیکاگو لازم می‌دانم که به شکل دیگر و به طور مختصر سنت شفاهی کلان حقیقی شیکاگو نیمه دهه ۱۹۳۰ را روایت کنم. این به طور کلی مؤید فرضیه فریدمن نیست و درواقع ۱۸۰ درجه با شبهات گزینشی آن درباره پول‌گرایی ساده‌سازی شده متضاد است. البته نمی‌توانم به طور متقاعدکننده‌ای آن را به تأثیر یانگ-هاوتری مرتبط سازم.

لازم نبود برای شناخت تفکرات ارتدکس سنتی دهه ۱۹۳۰ درباره قانون سه و پول خنثی که در نور ریخته‌گری بر سقوط معاصر جهانی و ایالات متحده روشن بود یک جوان نخبه باشید. دانشمندان خلاق باهوشی مانند سایمون و واینر با گذشت نیمه دهه ۱۹۳۰ چیزهایی درباره نقاط ضعف پارادایم ساده $MV=PQ$ و این استنتاج غیرمنطقی که "M" به تنهایی PQ را هدایت نمی‌کند" از تاریخ اقتصادی معاصر آموختند.

البته کینز با جاری ساختن خون زیرپوست نویسنده رساله با طرح پارادایم ترجیحات نقدینگی خود انقلابی واقعی برپا کرد که به طور واقعی نوسانات سیستماتیک در V را شناسایی می‌کرد. پیگو

-
1. Mints
 2. Simons
 3. Director
 4. Douglas
 5. Yntema
 6. Gideonse
 7. Dennis Robertson
 8. Warren Samuels

وقتی در ۱۹۵۰، پس از بررسی طعنه‌آمیز خود از کتاب نظریه عمومی کینز (۱۹۳۶) به خطای خود اعتراف کرد و با این کار در اصل این ایده را رها کرد که دهه ۱۹۵۰ باید پیرو فریدمنیسم پولی شود. هنری سایمون با اعتبارش پیش از این و در آخرین روزهای دانشجویی من در ۱۹۳۵ پدیده "دام نقدینگی" را درک کرد. من تحت تأثیر گفته منطقی وی قرار گرفتم: "زمانی که عملیات بازار آزاد به عرضه پول اضافه می‌شود در همان زمان به طور مساوی از بازدهی تقریباً صفر واریز نشده اوراق خزانه‌داری که جانشین‌های قوی پول هستند کم می‌شود، انتظار افزایش چندانی نمی‌رود چرا که مخارج و اشتغال به یکدیگر مرتبط هستند. یادآوری می‌شود که این امر مربوط به یکسال پیش از دوره ۱۹۳۸ بود یعنی زمانی که اوراق خزانه‌داری با یک بازدهی مضحک (و گاهی اوقات منفی) به بازار آمدند.

کارشناسان و در عین حال تعداد کمی از سیاست‌گذاران، تحت تأثیر تحقیقات مشهور واینر و هاردی^۱ برای بانک فدرال رزرو شیکاگو در ۱۹۳۵ قرار گرفتند. این نویسندگان تجربه وام‌گیرندگانی را توضیح دادند که نتوانسته بودند وام‌دهندگان را پیدا کنند به نشانه اینکه در "ادوار دام نقدینگی" (آنچه بعدها ادوار نقدینگی نامیدیم) که پول محدود است نه فراوان: اوراق تضمینی خزانه‌داری تنها به دلیل محکم بودن مؤثر انسداد اعتبارات از فعالیت تجاری ارزان هستند و در نتیجه نرخ بهره کوتاه‌مدت شفاف‌کننده بازار را به سمت صفر کاهش می‌دهند. انباشت پول که مستلزم کاهش رکود V است انحرافی روان‌شناسانه نیست، بلکه تعدیلی سرد و حساس نسبت به جهانی است که فراوانی بالقوه با شکست‌هایی در مخارج سرمایه‌گذاری و مصرفی فراتر از درآمدهای انتظاری (تکاثر، تسریع‌کننده، انعطاف‌ناپذیری قیمت‌ها و دستمزدها و ...) عقیم مانده است.

به سراغ مقاله فریدمن برای دایره‌المعارف جهانی علوم اجتماعی^۲ برویم. مقاله‌ای که در آن همچون یک افراطی (بدون توجه به ابرتورم) آثار نرخ بهره و کسری‌های مالی را بر V بررسی می‌کند تا اثبات کند که سنت شفاهی سایمونز-واینر-هاردی شیکاگو آن چیزی نیست که وی برای مدتی طولانی مدعی بود سنت اولیه شیکاگو بوده است (در دفاع از او می‌بایست یادآوری کنم که فریدمن شیکاگو را به مقصد کلمبیا در زمان انتشار اثر واینر-هاردی ترک کرده بود). انتشار بیانیه ستودنی ۱۹۳۲ شیکاگو در ستایش کسری شدید مخارج مالی خود شناختی از توان محدود $\frac{\partial(PQ)}{\partial M}$ است. بر مبنای منطق دوم یک زن جوان پیرو فریدمن باید از امضای بیانیه ۱۹۳۲ شیکاگو سر باز زده

1. Hardy

2. International Encyclopedia of the Social Science

باشد. در همین حال، در لندن کتاب *تولید و قیمت‌های هایک* ۱۹۳۱ بحث مشهود لیونل رابینز را به یک اعتقاد عجیب تبدیل کرده بود که گسترش MV یا PQ صرفاً موجب بدتر شدن رکود می‌شود.

بارنت: شما همچون یک تازه‌وارد به دانشگاه شیکاگو رفتید. آخرین برداشت شما از آن روزگار میدوی چیست؟

ساموئلسون: زمانی که در ۱۶ سالگی در ۲ ژانویه ۱۹۳۲ در ساعت ۸:۳۰ صبح قدم به یکی از جلسات سخنرانی میدوی درباره جمعیت از دیدگاه مالتوس گذاشتم دوباره متولد شدم. در اوج برنامه جدید هاتچین شیکاگو آموزش‌های فراوانی همچون فیزیک، زیست‌شناسی و علوم اجتماعی مربوط به انسان‌ها دیدم.

دوم ژانویه ۱۹۳۲ به دو دلیل زمان خجسته‌ای برای شروع مطالعات اقتصادی بود. رکود بزرگ در بدترین روزهای خود بود و اذهان تیز را به علم اقتصاد و اینکه معماهای تازه نیازمند راه‌حل‌های جدید است، معطوف کرده بود. میدوی شیکاگو مرکز پیشرو (و شاید پیشروترین مرکز) اقتصاد نئوکلاسیک بود و من فرانک نایت، هنری سایمون، جاکوب واینر و پل داگلاس با هیجان آنجا را پیدا کردم. نخستین معلم خوب من - آرون دایرکتور که اکنون حدود ۱۰۰ سال دارد - که من وی را همچون یک بت‌شکن دوست دارم تنها مرد زنده‌ای است که می‌تواند درباره "باجناق رادیکال من میلتن فریدمن" صحبت کند. فارغ از تصدی طولانی در شیکاگو، کتاب‌شناسی وی، بسیار کم بود، اما بدون هیچگونه اطلاعات پایه‌ای وی نخستین بانی مکتب شیکاگو ثانی - فریدمن، استیگلر، بکر پس از نایت، واینر، داگلاس شولتز، نف و سایمونز - و قانون ضدتراست مدرن بود.

چه شانس باورنکردنی! درحالی که هنوز نوجوان بودم به سوی آنچه کاملاً به آن علاقه‌مند بودم و استعداد ویژه آن را داشتم گام برمی‌داشتم. آنچه انجام دادم برایم شبیه بازی بود و همیشه به دلیل انجام این کارها نفع بیشتری برده‌ام.

دایرکتور تقریباً کار منتشرشده‌ای ندارد، اما وی تأثیر مهمی بر (یا علیه) سیاست ضدتراست داشت و بت‌شکنی سرسختانه وی نقش مهمی در ایجاد مکتب ثانی شیکاگو فریدمن، استیگلر، کوز و بکر داشت (نگاه کنید به زندگی‌نامه خودنوشت استیگلر). از زمانی که قبل از فارغ‌التحصیلی از دبیرستان وارد کالج شدم، ترم پاییز ۱۹۳۱ را از دست دادم که طی آن برنامه آموزشی پژوهشی علوم اجتماعی علم اقتصاد را به صورت عمومی مورد بررسی قرار داد. به طور موقت وارد دوره‌ای از مدافعه شده بودم، دوره‌ای ابتدایی که به تدریج از دور خارج شد. *جامعه اقتصادی مدرن/اسلیچر*^۱

1. Slichter's Modern Economic Society

متن مورد تأیید دایرکتور بود، گرچه زیاد از آن تعریف نمی‌کرد (ترم پس لیود مینست کتاب پرفروش دورنمای علم اقتصاد^۱ ریچارد الی^۲ همراه با نظریه خرد آلین یانگ ادامه یافت). بهترین هدیه دایرکتور برای من اظهارنظر غیرارتدکس وی از فصل محاسبه قیمت کتاب نظریه اقتصاد اجتماعی گوستاو کاسل^۳ بود که توسط کاسل از والراس دزدیده شده بود. آن روزها انگشت شمار بودند کسانی که درباره ریاضیات تعادل عمومی در علم اقتصاد چیزی می‌دانستند.

اما این هنری سایمون، فرانک نایت و جاکوب واینر بودند که بیشترین تأثیر را بر ذهن من داشتند. من واحدهای درسی مختلفی را در شیکاگو بیش از هر کسی قبل از ۱۹۳۵ گذراندم. بیش از حد آماده بودم وقتی که به مدرسه کارشناسی هاروارد در ۱۹۳۵ رفتم. همچنین چمدانی از شگفتی‌های گسترده را از فرانک نایت تا فرسوده شدن آن حمل می‌کردم.

بهترین چیزی که نایت در آن روزها به ما گفت این بود که در آن روزهای نادر رکود، قانون غیرقابل توضیح سه و تسویه بازار به طور موقت حاصل نشد. معمولاً شرایط عادی باز می‌گردد و شاید بتوانیم پس از آن شادمانه زندگی کنیم. ضمناً این تنها گزینه موجود در حدفاصل کمونیسم و فاشیسم بود و نایت فاشیسم را انتخاب نکرد. بعدها وی پس از آن شکست عصبی بهبود یافت و نوشته‌هایش را که دست به دست می‌گشت انکار می‌کرد. می‌توان در فایل‌های من نسخه‌ای از متن روز رستاخیز وی را یافت.

این موضوع دلیل دوم را تشریح می‌کند که چرا ۱۹۳۲ لحظه بزرگی برای جوانان تیزهوش بود تا وارد قلمرو علم اقتصاد شوند. در مورد این موضوع هزاران مسأله چالش برانگیز وجود داشت - مسائلی که تکنیک‌های ریاضی می‌توانست بر آن نور بیاکند و همچنین آن را حل کند. زمانی این مسأله را شبیه ماهیگیری در دریاچه‌ای بکر در کانادا توصیف کردم. شما قلاب خود را می‌اندازید و بعد قضیه پشت قضیه (ماهی پشت ماهی) صید می‌کنید. واینر مثال خوبی است. وی اقتصاددانی بزرگ و شاید تنها کسی بود که بیش از همه در مورد جهان در سال ۱۹۳۱ می‌دانست. همچنین، نظریه‌پرداز دقیقی بود. واینر با آموزش خوبی که در مک‌گیل و هاروارد دیده بود می‌توانست اقتصاد ریاضی‌دانی پیشرو باشد. با این حال، استفن لئو کاک^۴ و فرانک تاسیگ^۵ ریاضیات چندانی به وی تدریس نکرده بودند. همین امر وی را از دانشجویانی مانند من و نسل ما هراسان می‌ساخت که ظاهراً

1. Outline of Economics

2. Richard Ely

3. Gustav Cassel's Theory of Social Economy

4. Stephen Leacock

5. Frank Taussig

رقابت سختی ایجاد کرده بود (برای رعایت عدالت نسبت به واینر اجازه می‌خواهم بگویم که نمودارهای نظریه تجارت دهه ۱۹۳۰ توسط لرنر، لئونتیف و مید در اصل پیش از این در سال ۱۹۳۱ در سخنرانی واینر در مدرسه اقتصاد لندن ارائه شده بود که احتمالاً لرنر جوان در آن سخنرانی حضور داشته است).

من زحمات بسیاری در جریان مبارزه برای اعتلای سطح تکنیک‌های ریاضی طی $\frac{2}{3}$ دوسوم قرن بیستم کشیدم، اما یک علم در حال تکامل منتظر ورود یک نابغه نمی‌ماند. سایرین هم به کرات در کنار آموزش‌های هتلینگ، ایوانس، و فریشس برای انجام این وظیفه معوق تلاش کردند. اگرچه من آشنایی مختصری با جهان ریاضی‌دانان و فیزیک‌دانان داشتم، اما متعجب بودم از اینکه چگونه قادر به ارائه کمک‌های کوچک و شفاهی برای برخی مسائل حل نشده آنها بودم. البته نباید متعجب می‌شدم. اینطور نیست که بیرهوف، یا کوئن، یا اولم یا لوینسن یا کاک یا گلیسون^۱ قادر به پاسخگویی به سؤالات من نبودند، بلکه یک ریاضی‌دان گرفتار انگیزه‌ای برای صرف وقت خودش در رشته‌ای مانند اقتصاد ریاضی ندارد. خوشبختانه دسترسی به کتابخانه‌های خوب هاروارد و ام‌آی‌تی فرد را قادر به کاوش در توضیحات کتاب‌های مورد نیاز می‌ساخت و این خوش‌شانسی من بود که ای.بی. ویلسون^۲ از هاروارد تنها شاگرد ترمودینامیست ویلارد گیب^۳ اشارات اصلی خود را در قالب کتابی تهیه کرده بود که به توسعه ترجیحات آشکار شده و پیش‌بینی تکنیک‌های نامطلوب در برنامه‌ریزی علم اقتصاد پس از ۱۹۴۵ کمک کرد.

بارنت: بنا به یک روایت، شما چند ماهی در سال ۱۹۳۶ در هاروارد در برابر پذیرش نظریه عمومی کینز مقاومت می‌کردید. آیا این موضوع حقیقت دارد؟

ساموئلسون: پس از فوریه ۱۹۳۶، زمانی که نسخه‌های نظریه عمومی به کمبریج^۴ آمد، با انتقادات اولیه خودم از کتاب کینز درگیر بودم و شک داشتم که نکند پذیرش تنگ‌نظرانه‌ام از انقلاب کینزی در آن پارادایم اساساً نتیجه تفسیر هنری سایمون باشد که بر مبنای آن اوراق قرضه کوتاه‌مدت در هنگام پایین‌بودن نرخ‌های بهره‌پایین به عنوان جانشینی برای پول بشمار می‌رفت. تحت تأثیر آن تفسیر قرار گرفتم، علاوه بر اینکه تشخیص پیشین من مبنی بر چسبندگی قیمت‌ها و سطوح قیمت و بنابراین خنثایی پول و قانون سه، واقع‌گرایی خود را از دست دادند. من در سال‌های

1. Birkhoff, or Quine, or Ulam, or Levinson, or Kac, or Gleason

2. E.B. Wilson

3. Willard Gibbs

۴. توضیح کمبریج ماساچوست.

(۱۹۳۴-۱۹۳۱) صد نفر را می‌شناختم که شغل نداشتند و ۱۰۰ نفر را نیز می‌شناختم که شغل داشتند. هیچک از آن دو گروه هرگز به طور عمدی مکان‌های خود را تغییر نمی‌دادند؛ گرچه گروه دوم احساس خوش‌شانسی بسیاری داشت. به همین ترتیب، گروه اول احساس بدشانسی می‌کردند و این چیزی نیست که وقتی بازارهای حراج عرضه و تقاضا را برابر می‌سازند اتفاق بیافتد.

زمان همه چیز را تعیین می‌کند. جامعه همقطارانم در زمانه آرامش پیش از جنگ (۱۹۴۰-۱۹۳۷) انتشار کتاب *مبانی تحلیل اقتصادی*^۱ را در ۱۹۴۸ امکانپذیر ساختند. گروه‌های زیادی از جوان‌ترین اقتصاددانان سراسر جهان به نکات مهم مطرح‌شده در این کتاب پیوستند. این موضوع پیش از سال ۱۹۸۳ اتفاق افتاد که نسخه کاملتری از کتاب را با شرح مختصری از توسعه پس از ۱۹۴۷ منتشر کردم، چرا این کتاب به مراتب بهتر در مقایسه با نسخه اولیه‌اش فروش به مراتب کمتری داشت؟ به دلیل اینکه کاربران آن در هر جا با پایان قرن خبره‌تر شده بودند. شومپتر می‌گفت: به محض انتشار دانش، سودهای انحصارگر تحلیل می‌روند، که این اتفاق میمونی است.

بارنت: چرا شیکاگو را به قصد هاروارد ترک کردید؟

ساموئلسون: من هرگز به خواست خود شیکاگو را ترک نکردم، اما یک کمک‌هزینه شورای پژوهش علوم اجتماعی^۲ که به هشت نفر از موفق‌ترین فارغ‌التحصیلان اقتصاد داده می‌شد، ترغیب کرد تا به دانشگاه دیگری بروم. گزینه‌های پیش‌رویم هاروارد و کلمبیا بودند. بدون استثناء، استادانم در شیکاگو، کلمبیا را توصیه می‌کردند. با یک محاسبه اشتباه هاروارد را برگزیدم. بیش از هر چیز از مهاجران اروپایی شومپتر، لئونتیف، هابرلر و همچنین آلون هانسن^۳ ممنونم.

سه سال بعد در هاروارد بودم که به مشیت الهی برای هجرت از میدوی پی‌بردم، اگر آنجا می‌ماندم سه انقلاب بزرگ علم اقتصاد را از دست می‌دادم: انقلاب ریاضی، انقلاب رقابت ناقص و انقلاب تقاضای مؤثر کینزی. من رویه‌های خصمانه را در مسیر تحول تدریجی یک رشته علمی تقبیح می‌کنم. به یاد داشته باشید که جزم‌اندیشی محافظه‌کارانه شیکاگو یا قبول مقام استادی آن مرا رادیکال‌تر از آنی می‌ساخت که می‌خواستم باشم. من خصلتاً آرامش را بر جاروجنجال ترجیح می‌دهم. من فقط برای دلم کار می‌کنم و حرف می‌زنم.

1. Foundations of Economic Analysis

2. Social Science Research Council Fellowship

3. Alvin Hansen

بارنت: فرانکو مودیگلیانی در گفت‌وگوی خود در پویایی‌های اقتصاد کلان (در فصل پنجم همین کتاب) می‌گوید که از پذیرش یک پیشنهاد استادی از دانشگاه هاروارد به دلیل رفتار رئیس دپارتمان اقتصاد هاروارد منصرف شد، فردی که مودیگلیانی وی را ضدیهود و بیگانه‌پرست می‌دانست. زمانی که شما دکترای خود را به عنوان دانشجوی رتبه الف از هاروارد گرفتید و یکی از فوق‌العاده‌ترین پایان‌نامه‌های همه ادوار را نوشته‌اید از ام‌آی‌تی پیشنهاد داشتید نه از هاروارد. آیا معتقدید که تعصبات رئیس دپارتمان اقتصاد هاروارد در آن زمان، در اشتباه هاروارد برای استخدام شما دخالت داشت؟ اگر نه، چرا آنها سریعاً پس از دریافت مدرک دکترای شما اقدام به استخدام شما نکردند؟

ساموئلسون: ضدیهودی‌گرایی در زندگی دانشگاهی پیش از جنگ جهانی دوم همه‌جا به چشم می‌خورد؛ اینجا و هر جای دیگری. البته همسرم و من می‌دانستیم که این موضوع عامل مهم در زندگی من در هاروارد بود، اما پس از سال ۱۹۴۰ زمان تغییر کرده بود. شاید بخشی زیادی از بزرگ‌منشی ویلیام تل^۱ در شخصیتم رسوخ کرده بود که اهمیت چندانی به شایستگی برای قبول شغل نمی‌داد. همینکه ام‌آی‌تی پیشنهاد خوبی داد دریافتم که این موضوع آزمون خوبی است برای بررسی اینکه آیا اشتیاق زیادی برای ماندنم در هاروارد وجود دارد؟ به محض اینکه فهمیدم اکثریت هارواردی‌ها اصراری بر ماندنم ندارند به سه مایل پایین‌تر از رودخانه چارلز رفتیم (در مجموعه مقالاتی که به یاد مارک پرلمن^۲ تهیه شده است، سرگذشت آن دوره نادرست سیاسی ارائه شده است).

با نگاهی به گذشته این بهترین تصمیمی بود که تا به حال گرفته‌ام. در کمتر از یک دهه، ام‌آی‌تی پس از جنگ به مرکزی قوی و پیشگام در علم اقتصاد تبدیل شد. جامعه دانشگاه‌های شرق آمریکا^۳ دانشمندان بزرگ آینده دار را به دام می‌انداخت. مغناطیس ما بیشتر آدم‌های بنیاد ملی علوم علم اقتصاد را جذب کرد.

بارنت: درباره هاروارد دهه ۱۹۳۰ برایمان صحبت کنید.

ساموئلسون: هیتلر (و لنین) خدمت بزرگی به علم آمریکا کردند. لئونتیف، شومپتر و هابزبر پس از یک دوره بی‌حاصل، زندگی را به هاروارد آوردند. آلون هانسن تأثیری شگرف بر من داشت. بجز علم اقتصاد هم در علوم فیزیکی و هم بیولوژی-پزشکی آمریکا واقعاً غالب شد. در

1. William Tell
2. Mark Perlman
3. The IVY League

سال‌های پایانی جنگ جهانی دوم، زمانی که پیروزی دور از دسترس نبود، من با آزمایشگاه راوی‌اشن^۱، درخصوص نسخه اولیه کتاب علم، مرز بی‌پایان^۲ که توسط VBS^۳ همکاری داشتم. جان ادسل^۴ بیوشیمیست (هاروارد)، رابرت موریسون^۵ (فیزیولوژیست بنیاد راکفلر) و من بسیاری از کارهای پیش‌نویس را انجام دادیم - البته تحت آموزش آی.آی. رابی، ادوین لند و الیور باکلی^۶ (رئیس آزمایشگاه بل) و اعضای هم از دبیرخانه بوش کمیته را تشکیل می‌دادند. با وجود برخی مقاومت‌ها، آنچه پدید آمد فرای تصور و امید من بود. تشکیل بنیاد ملی علوم (شامل علوم اجتماعی) که به طور گسترده فرهنگ تحقیقاتی را گسترش داد به جای برنامه‌ای که به هر ایالت آمریکا متناسب با جمعیتش یارانه تحقیقاتی پرداخت کند.

بارنت: همان‌طور که گفتید، هیتلر در مهاجرت گسترده بسیاری از اقتصاددانان بزرگ اروپایی مانند کوپمنز^۷، لئونتیف، شومپتر، مارشاک^۸، هابرلر و کوزنتس همراه با بسیاری از اقتصاددانان مکتب اتریش به ایالات متحده نقش بسزایی داشت. آنها نیز در جذب سایر اقتصاددانان بزرگ اروپایی به این کشور کمک کردند مانند هورویچ^۹، دبرو، تایل^{۱۰}، باگواتی^{۱۱}، کوز و فیشر. این اعتقاد گسترده در بسیاری از نقاط جهان وجود دارد که ایالات متحده برای مدتی کوتاه در آن زمان مزیت سیاسی مشخصی برای آن دانشمندان نسبت به اروپا داشت و به همین ترتیب اکنون نیز می‌بینیم که تعداد دانشجویان آمریکایی که برای تحصیل به کانادا می‌روند فزونی می‌گیرد. آیا آمریکا در معرض خطر از دست دادن مزیت نسبی فکری خود برای اقتصاددانان نسبت به سایر کشورهاست؟

ساموئلسون: من هیچ‌گونه روندی را که حاکی از رقابت خارجی با علم ایالات متحده باشد، نمی‌بینم. ندیده‌ام. بهترین و تنها یک دلیل آن هم بالا بودن GDP واقعی ما فرار مغزها به سوی آمریکا را تشدید می‌کند.

-
1. Radiation Laboratory
 2. Science, the Endless Frontier
 3. Vanevar Bush Secretariat
 4. John Edsall
 5. Robert Morison
 6. I.I. Rabi, Edwin Land, Olivier Buckley
 7. Koopmans
 8. Marschak
 9. Hurwicz
 10. Theil
 11. Bhagwati

بارنت: تحقیقات شما از همان ابتدا نشان‌دهنده تأثیرپذیری استثنایی شما از علوم فیزیکی است و شما به کار دانشمندان فیزیک که عمیقاً بر تحقیقات شما تأثیر گذاشته اشاره کردید، همان کاری که در کتاب *مبانی انجام دادید*. چگونه تا این حد تحت تأثیر فیزیک‌دانان قرار گرفتید؟ آیا کارهایشان را در دوران تحصیل خود می‌خواندید؟

ساموئلسون: من نسبت به بی‌توجهی به علوم تحلیلی بیرون از علوم اجتماعی بی‌پروا بودم، اما احمق باید باشم اگر نسبت به علم فیزیک یا هنر فروشنده روغن رشک برم، ریاضیات تحلیلی که مناسب مایعات و گازها هستند را به نظریه اقتصاد تزریق می‌کنم. در نوشته‌هایم همانندسازی نادرست اقتصاد با فیزیک توسط *ایروینگ فیشر* (که وی را به عنوان یک نظریه‌پرداز برتر آمریکایی می‌ستایم) را مورد انتقاد قرار داده‌ام. حتی *نبوغ فون نیومن* نیز با انتقاد من مواجه شده است. من تنها بر امید مارشال برای رویکردی بیشتر بیولوژیک و کمتر فیزیکی نسبت به آینده اقتصاد مهر تأیید زدم. اما این موضوع نه به نوشته‌های من در خصوص ژنتیک دموگرافیکی و نه به ستایش نابجای نوشته‌های ژنتیکی فیشر پایان نداده است. شاید روزی، *فیلیپ مورووسکیس*^۱ یا *روی واینتروب* این اختلافات را به شکل بهتری بیان کنند.

بارنت: سراسر زندگی حرفه‌ای‌تان، تمایل داشته‌اید تا در هر زمینه‌ای از علم اقتصاد نقشی داشته باشید، اما در حال حاضر دشوار است که تصور کنیم هر اقتصاددانی در تمام حوزه‌های علم اقتصاد حضور داشته باشد. اثرگذاری در هر یک از زیرشاخه‌های علم اقتصاد نیازمند میزانی از تخصص است که واقعاً از تأثیرگذاری عمیق بر کل علم اقتصاد ممانعت به عمل می‌آورد. دلیل این امر، گسترش دراماتیک رشته اقتصاد و رشد افقی و عمودی آن است یا دیگر جوانی با حس و حال ساموئلسون نداریم؟

ساموئلسون: صرفاً به دلیل انفجار تعداد کل اقتصاددانان دانشگاهی و و غیردانشگاهی هیچ ساموئلسون جوانی نمی‌تواند امروزه امیدوار باشد که مانند من عمومی‌گرا شود. به یاد داشته باشید که من از جوانی شروع کردم. من خواننده‌ای سریع و سیری‌ناپذیر بودم که تمام صفحات ژورنال‌های هاوارد مانند *RJE*^۲ را ورق می‌زد. ابزارهای خرد که در نظریه عمومی بکار می‌رفتند همچنین در نظریه تجارت نیز کاربرد داشتند. با تلاش خودم، اقتصاد کلان پساکینزی به سوی تکنیک‌های تعادل عمومی گرایش یافت. نظریه فاینانس خالص پسافیشری آماده انفجار

1. Philip Morowskis

2. Ruarterly Journal of Economics

بود. از همین زمان اشتیاقی در من ایجاد شده بود. دروس آماری پیش پا افتاده‌ای که در هاروارد تدریس می‌شد به طور طبیعی مرا به سوی توسعه بیشتر فیشر، نیمن-پیرسون^۱ و والد-سویج^۲ هدایت کرد.

داشتن شیوه نگارشی آسان کمکم کرد. پیش از این رالف فریمن^۳ رئیس MIT مرا به نوشتن متنی مقدماتی ترغیب کرد. من برای نشریه نیو ریپابلیک^۴ و سایر مجلات می‌نوشتم. هانسن مرا وارد حلقه برنامه اصلاحات واشنگتن^۵ کرد.

بارنت: حرفه اقتصاد به طور گسترده درخصوص نتایج جنگ جهانی دوم در اشتباه بود. این مشهور بود که درصد زیادی از حرفه اقتصاد و خود شما در مقاله‌ای در نیو ریپابلیک در پایان جنگ انتظار یک فروپاشی را داشتید. البته چند استثناء در این زمینه وجود دارد: آلوین هانسن و سامنر اسلیچر^۶. چرا بسیاری از اقتصاددانان انتظار داشتند تا اقتصاد پس از جنگ وارد رکود شود؟ با نگاهی به گذشته، درک این موضوع دشوار است که چرا چنین اعتقادی به ویژه در ایالات متحده وجود داشته است.

ساموئلسون: اغلب گفته‌ام که متنفرم از اینکه مرتکب خطا شوم. این ایده مرا از بسیاری از خطاهای وسوسه‌انگیز، اما نه از تمام آنها برحذر داشته است. اما از اینکه شدیداً در اشتباه باشم، متنفرم. پیش از این یادگرفته‌ام که گفته‌های پیشینم را بررسی کنم. می‌توان از اشتباهات گذشته شخصی و گرانها و همین‌طور از پیروزی‌های قبلی درس گرفت. تا سپتامبر ۱۹۴۵ آشکار شده بود که پس‌انداز بیش از اندازه دلیل رکود عمیق و طولانی پس از جنگ نخواهد بود. بنابراین، همینجا بود که تخمین‌های اشتباه خود را کنار گذاشتم. اگرچه هانسن به میزان کافی در مورد رونق پس از جنگ عاقل بود، اما این آموزه‌های کینز در خصوص کاهش فرصت‌های سرمایه‌گذاری بود که هم‌عصران مرا مستعد ترس از رکود پس از صلح ساخته بود. در کنار هانسن و اسلیچر، ویلی فلنر^۷ و ویتینسکی^۸ نکات درستی را مطرح کردند: پس‌انداز انباشته حاصل از روشی که ما جنگ را تأمین مالی می‌کردیم و منابع جیره‌بندی شده به اضافه حرص و آز برای راحت‌طلبی‌ها و تجملات که با تأخیری طولانی همراه شده بود سوخت موتوری بودند

-
1. Neyman-Pearson
 2. Wald-Savage
 3. Ralph Freeman
 4. New Republic
 5. Washington New Deal
 6. Sumner Slichter
 7. Willy Fellner
 8. W.W. Woytinski

که منابع را از جنگ به کاربردهای اشتغال کامل زمان صلح سوق دادند. گرچه این بحث را می‌دانستم اما نمی‌دانستم باید چقدر برای آن اهمیت قائل شوم (اغلب اقتصاددانان قدیمی نسبت به اشتغال کامل ۱۹۴۶ خوش‌بین بودند اما اگر حمایت آنها از این بینش، صرفاً اعتقادی متعصبانه ناشی از قانون سه بود آنها [به عنوان مثال نایت] اهمیت چندانی برای من نداشتند).

باید به یکی دیگر از اشتباهاتم در اواسط دهه ۱۹۴۰ اشاره کنم. قضاوت من این بود که نرخ بهره تسویه‌کننده بازار ۳ درصد یا کمتر است. این اشتباه بزرگ با اشتباه پیشینم در خصوص بیکاری مرتبط بود. من لجوجانه بر اعتقاد خودم و کنار گذاشته آن پافشاری می‌کردم.

بارنت: شما یکی از مشاوران مهم رئیس‌جمهور جان کندی بودید. تا به امروز سیاستمدارانی از هر دو حزب سیاسی مهم تمایل داشته‌اند تا به سیاست اقتصادی کندی برای حمایت از برنامه خودشان اشاره کنند. سیاست‌های کندی تا چه اندازه تحت‌تأثیر شما بود و بجز شما چه کسی نقش مهمی در آن سیاست‌ها ایفا کرد؟

ساموئلسون: گرچه اصلاً رغبتی برای کار نداشتم، اجازه دادم تا سناتور جان اف. کندی مرا به استخدام این اتاق فکر درآورد. از روز نامزدی تا روز سخنرانی ابتدایی، من مشاور ارشد اقتصادی وی بودم. امورات بر وفق نظر و سبک و سیاق ما شروع شد. به دو دلیل از اینکه از واشنگتن رفتم پشیمان نیستم. یکی تحقیق در زمینه علایق واقعی خودم و دیگری تیم مشاورین ریاست‌جمهوری یعنی هلر، توین و گوردون^۱ بزرگترین‌ها بودند (من به انتخاب آنها کمک کردم). تنها زمانی که آنها نیازمند حضور من از کمبریج بودند، من می‌آمدم.

بارنت: چگونه به یک متخصص اقتصاد ریاضی تبدیل شدید؟ روایت‌هایی هست که شما با فیزیک یا ریاضی شروع کردید و سپس به سوی اقتصاد گرایش پیدا کرده‌اید.

ساموئلسون: حقیقت این است که گرچه من در ریاضیات استعداد داشتم، اما تنها در مطالعات اولیه اقتصادی بود که دریافتم چگونه ریاضیات بیشتر و بیشتر برای مسائل [اقتصادی] پیش‌روی نسل ما مفید خواهد بود.

دوشیزه بیولا شوسمیت^۲، معلم ریاضی مشهوری در دبیرستان هاید پارک نزدیک دانشگاه شیکاگو بود. تعدادی از دانشمندان محصول کارگاه وی بودند. دو تن از هشت دریافت‌کننده مدال علم سال

1. Heller, Tobin and Gordon
2. Beulah Shoesmith

۱۹۹۶ شاگردان او بوده‌اند، مثلاً روی زندر^۱ و براردن باب سامرز^۲. من بسیاری از واحدهای ارائه شده را گذراندم یعنی جبر پیشرفته، هندسه سه‌بعدی و مثلثات. با این حال، در برنامه آموزشی نظام قدیم حسابان و هندسه تحلیلی در دوره قبل از کالج تدریس نمی‌شد، که اشتباه وحشتناکی بود. بنابراین، پس از سال اول کالج در تب و تاب جبران زمان از دست رفته بودم.

گذشته از آموزش ریاضیات، خودآموزی جالب توجهی نیز داشتم (زمانی که فکر می‌کردم دترمینان‌ها خسته‌کننده‌اند جورج استیگلر^۳ دانشجوی دکتری به من نشان داد که بزرگانی مانند هنری شوئتر^۴ آن را ارائه کرده‌اند و همین مرا قانع کرد). پیش از اینکه درباره ضرایب فزاینده لاگرانژ چیزی بدانم، بر روی یافته‌های اشتاکلبرگ^۵ در خصوص راه حل کورنو-نش برای انحصار دوجانبه کار کردم. در تعبیه نظریه‌ای برای گردش نخبگان، ضرب ماتریسی را قبل از اینکه چیزی درباره ماتریس‌ها بدانم کشف کردم- مارکوف، فوربنیس و میروفسکی^۶. من در شیکاگو یا هاروارد واحدهای مفیدی را با برنارد، گریوز، جورج بیرهوف، هاسلر ویتنی، مارشال استون^۷ و به ویژه ادوین بیدول ویلسون^۸ گذراندم. ادوین بیدول تنها شاگرد ویلارد گیز در یل بود. من هم شاگرد اصلی ویلسون بودم و به این ترتیب نوه گیز بودم.

خوشبختانه به اندازه کافی نسبت به هم‌عصرانم در علم اقتصاد جلو بودم و می‌توانستم تمام اوقاتم را در کتابخانه بگذرانم. هرگز به حدی برای مفید بودن ریاضیات ماهرانه‌تر برخورد نکردم. مسائل و مشکلات اقتصادی من جایی ایجاد شده بود که دانش ریاضی پیشین من می‌بایست آنجا بکار گرفته می‌شد نه برعکس. البته اجورث، والراس، پارتو، گیز، ویلسون، گریفیت/یوانز^۹، فرانک رمزی، بولی^{۱۰}، آردی. جی آلن^{۱۱}، هیکس، فریش، لوتکا^{۱۱}، لئونتیف و فون نیومن در این راه استادان من بودند. می‌ترسیدم که شاگردی عیب‌جو باشم، اغلب با لجاجت بهتر از خودم را نقد می‌کردم (به عنوان مثال، اصول فون نیومن برای مطلوبیت عددی در انتخاب تصادفی لاپلاسی، اصل موضوعه

-
1. Roy Radner
 2. Bob Summers
 3. George Stigler
 4. Henry Schultz
 5. Markov, Frobenius, or Minkowski
 6. Barnard, Graves, George Birkhoff, Hassler Whitney, Marshall Stone
 7. Edwin Bidwell Wilson
 8. Griffith Evans
 9. Bowley
 10. R.D.G. Allen
 11. Lotka

معروف به *استقلال رمزی- مارشاک- سویج- دبرو*^۱ را با صرف نظر از فرض اولیه زیر سؤال برد. بدتر اینکه وی با لجاجت به تمام انتقادات خود بی توجهی می کرد).

در هاروارد (۱۹۴۰-۱۹۳۵) اقتصاددانان کمی آمار یاد گرفتند به استثنای سمینار مختصر *ای.بی. ویلسون*. صرف نظر از دوره خاص فوق لیسانس شولتز، برنامه آموزشی شیکاگو تاحدی بهتر بود. در اوایل دهه ۱۹۳۰ مجبور بودم خودم آمار بخوانم و از روی کتاب کوچک و سطح پایین تورستون^۲ که برای یادگیری مقدمات آمار نوشته شده بود. تنها در کلمبیا هتلینگ^۳ بود که آمار (۱۹۳۰-۱۹۲۰) آر.ای فیشر^۴ را درس می داد. البته شرایط پس از ورود والد، بلر، توکی^۵ و سویج تغییر کرد.

بارنت: چگونه می توانیم کار استاپلر- ساموئلسون^۶ و تحقیق بعدی شما هکشر- اوهلین- ساموئلسون^۷ را با خیزش های فعلی علیه جهانی شدن مرتبط کنیم؟ آیا این روند می تواند در میان جوانان جهان به عنوان مخالفت چپ سیاسی با ملاحظات کار شما درباره تجارت مدنظر قرار گیرد؟

ساموئلسون: تجارت می تواند جانشینی برای مهاجرت گسترده از کشورهای فقیر به ثروتمند باشد. نیروی کار آمریکا انحصار قدیمی خود را بر سرمایه و دانش فنی و مهارت فنی پیشرفته آمریکا از دست داده است. تولید ناخالص داخلی واقعی آمریکا از رشد مبتنی بر صادرات آسیای پاسیفیک و اتحادیه اروپا (۲۰۰۳-۱۹۵۰) سود می برد. در سخنرانی کوتاهم برای جایزه نوبل در موضوع "تجارت جهانی برای کشور ثروتمند" همان سخنرانی ای که قبل از *اتاق بازرگانی سوئد- آمریکا* در نیویورک سیتی، در ۱۰ می ۱۹۷۲: استکهلم، بنیاد نشریه صنایع سوئد، (۱۹۷۲) اشاره کردم که یک کشور ثروتمند، زمانی که یک کشور فقیر به تازگی به مزیت نسبی در فعالیتهایی دست می یابد که سابقاً همان کشور ثروتمند از مزیت نسبی در آن فعالیت ها برخوردار بوده است، سودش را از دست می دهد. تجارت آزاد لزوماً به هر کسی در هر کجا کمک نمی کند.

بارنت: آیا شما بینش ها و واکنش هایی در برابر رویکرد انتظارات عقلایی و نظریه چرخه های تجاری واقعی دارید؟ در گفت و گوی رابرت شیلر با توین در *پویایی های اقتصاد کلان* (که توسط دیوید کلند نیز جرح و تعدیل شده است، شماره ۳، مارچ ۱۹۹۹، فصل ۱۶ همین کتاب) توین گفته

1. Ramcey-Marschak-Savage-Debreu Independence Axiom
2. Thurstone
3. Hotelling
4. R.A. Fisher
5. Wald, Feller, Tukey
6. Stolper-Samuelson
7. Heckscher-Ohlin-Samuelson

است که نظریه چرخه‌های تجاری واقعی، "آفت" است. در مقابل، همان‌طور که در بیشتر مقالات منتشر شده در این ژورنال می‌بینیم، استفاده از نظریه انتظارات عقلایی (که گاهی اوقات با لحاظ کردن یادگیری به شکل تضعیف شده مدنظر قرار می‌گرفت) و نظریه تعادل عمومی پویای تصادفی در میان اقتصاد کلان‌دانان دارای بینش‌های سیاسی گوناگون که رایج است.

ساموئلسون: بله، اما چیزهای متفاوتی کم‌وبیش با انتظارات عقلایی مرتبط هستند. یکی از معانی گسترده آن با دکتربین کلاسیک جدید مرتبط است که به‌طور مؤثر بیان می‌کند که قانون سه حتی در کوتاه‌مدت نیز صادق است. اتفاقاً معتقدم که اقتصاد ایالات متحده (۲۰۰۳-۱۹۸۰) نسبت به سال‌های (۱۹۶۰-۱۹۲۹) یا نسبت به اقتصادهای مدرن آلمان و فرانسه به اشتغال کامل و به قانون سه نزدیکتر شده است، اما این اعتقاد من لزوماً مستلزم اتخاذ و پذیرش روش‌شناسی جدید لوکاس-سارجنت نیست. دو چیز برای آن کافی است:

- تجارت جهانی آزادتر (۲۰۰۳-۱۹۵۰) به‌طور مؤثر رقابت نیروی کار آمریکایی با نیروی کار تازه آموزش‌دیده و تازه‌وارد از سایر کشورها را تشدید کرده است و از سوی دیگر، قویاً قدرت اتحادیه‌های کارگری آمریکا (به استثنای خدمات عمومی و برخی صنایع کالاهای غیرقابل تجارت) را از کار انداخته است. امروزه هر پیروزی موقتی توسط یک اتحادیه تنها سرعت خروج آن صنعت به خارج را تسریع می‌کند.

- در سال‌های (۲۰۰۳-۱۹۸۰) رأی‌دهندگان به راست چرخش داشته‌اند که چرخش آنها از نوع دوستی تاحدی مرهون گذشت زمان از رکود بزرگ و سازماندهی مؤثر دولت آمریکا برای جنگ کالایی جنگ جهانی دوم بوده است. در نتیجه، اتحادیه‌های کارگری به هیچ‌وجه از کمک‌های دولت منتفع نمی‌شوند.

نیروی کار تضعیف‌شده در شرایط شکل به‌تازگی تحول یافته حاکمیت شرکتی ظالمانه، ترس خود را پنهان می‌کند. برخلاف ژاپن، در آمریکا زمانی که یک مدیر ارشد، کارگران ناراضی را سریعاً اخراج می‌کند، والاستریت قیمت سهام آن شرکت را افزایش می‌دهد.

شکل ضعیف دیگری از "انتظارات عقلایی" مطرح است که من نیز با آن سرسازگاری دارم. "اگر یکبار مرا دست انداختی، بر تو شرم باد. اگر دوبار مرا دست بندازی، بر من شرم باد." تاریخ‌نگار اقتصادی ارل همیلتون^۱ با این دیدگاه موافق بود که وقتی سطح قیمت‌ها در عصر جدید طی سال‌های (۱۹۰۰-۱۵۰۰) افزایش یافت، دستمزدهای اسمی به‌طور سیستماتیک با یک تأخیر

1. Earl Hamilton

دنباله رو قیمت‌ها بودند. کسل و آلکیان نسبت به این موضوع بدگمان بودند که افراد حداقل تا حدودی یاد می‌گیرند چقدر طول می‌کشد تا چیزی تغییر کند. من نیز با این دیدگاه اندکی دمسازم. از دیدگاه من، برخی طرفداران انتظارات عقلایی از مرحله پرت می‌شوند وقتی در خصوص خنثایی پول و اهمیت دولت برای تغییر متغیرهای واقعی مبالغه می‌کنند. پول‌گرایی بیش از اندازه ساده‌فردمن در دهه ۱۹۵۰ از ناحیه چپ به دلیل اشتباهات تجربی فاحشش مورد انتقاد قرار گرفت. آنچه باید اساساً حرف فریدمن را کنار می‌زد از سوی یکی از پیروان لوکاس بود که پیش‌بینی سفسطه‌آمیز فریدمن را متهم ساخت که براساس آن سوءمدیریت M در $MV=PQ$ عامل تخریب واقعی عمیق بوده و نه چرخش سطح قیمت اسمی.

فکر می‌کنم روش‌شناسی آماری مدرن تاحد زیادی از توضیحات و نوآوری‌های لوکاس، سارجنت، هانسن، بروک، پرسکات، سیمز، گرنجر، انگل و استاک‌واتسون^۱ استفاده کرده است، اما هنوز تحلیل‌های بسیاری لازم است. به طور عجیب، تئوری خود رگرسیون برداری نیز همین وضعیت را دارد. همچنین، متغیرهایی که آزمون علیت گرنجر را تأیید می‌کنند ممکن است در نمونه‌های آتی بد کار کنند، درست همانند همان داده‌هایی که علیت گرنجر را نقض می‌کنند و هنوز ناپایایی داده‌ها اعتماد ما در ارجاع به نمونه‌های قبلی را تضعیف می‌کند. این امر منجر به پوچ‌گرایی در من نمی‌شود، بلکه امیدوارانه تنها منجر به واقع‌گرایی و مانند *لیور تو ایست* باعث تحقیق بیشتر می‌شود.

در یکی از جلسات بشمار فدرال رزرو با مشاوران دانشگاهی بحث بر سر یکی از متخصصان انتظارات عقلایی بود. ظاهراً مشارکت‌ها و قضاوت‌های آنها آنقدر نامفید بود که جلسه بعد به یکی دیگر از متخصصان انتظارات عقلایی رسید و هر سال پست چند جین از نوشته‌ها با پاکت‌هایی زرد رنگ از سوی دفتر ملی تحقیقات اقتصادی روی میز من می‌گذازد که حاکی از آزمون و بررسی بعضی نسخ انتظارات عقلایی است. بسیاری از آنها در معرض آزمون هستند، بعضی نیز آزمون‌ها را گذرانده‌اند و من هنوز در بیم و امیدم.

گاهی اوقات، اعتقادی رایج بر این است که اقتصاد کلان نسبت به اقتصاد خرد کمتر علمی است و کمتر هم باید مورد تقدیر قرار گیرد. با این حرف مخالفم. فکر می‌کنم که اقتصاد کلان بسیار چالش‌برانگیز است و این امر نیازمند قضاوت‌های خردمندانه‌تری است. یک علم زنده با چالش‌ها رونق می‌گیرد و این است چرایی اینکه من بخشی زیادی از زمان و انرژی‌ام را از حوزه تحقیقات خرد به کلان منتقل کردم. احتمالاً با احتساب ستون‌هایی که در روزنامه‌ها نوشته‌ام، من در فواصل زمانی ماهانه دو هزار مقاله متفاوت منتشر کرده‌ام شاید هم بیشتر. هدفم جلب توجه نیست بلکه این

1. StockWatson

گفتگو با پل ساموئلسون ۱۹۳

است که تا حد ممکن بهتر بنویسم. وقتی حدس من هنوز یک حدس است می‌کوشم تا آن را به همان ترتیب نشان دهم. تصور من از یک علم اقتصاد مثمر‌تر این است که بتواند به ما در توضیح و درک مسیر تاریخ اقتصاد واقعی کمک کند. دانشمندی که به جد تفسیر حوادث ماهانه و سالانه معاصر را می‌شناسد تاریخ را مطالعه می‌کند - البته بیشتر تاریخ معاصر را.

